

بنام حق

یاد باد آن روزگاران یاد باد:

اشعار و آموزه هایی از شهیدان و دوران دفاع مقدس

به قلم:

دکتر سید علی اکبر صفوی

استاد دانشگده مهندسی برق و کامپیوتر دانشگاه شیراز

پیشگفتار

نوشتاری که در پش رو دارید مجموعه کوچکی از اشعار و خاطرات مرتبط با شهیدان دوران دفاع مقدس می باشد. دورانی که ویژگی های منحصر به فردی در تاریخ کشور ما داشت و در عین حال بیشترین گردانیدن حماسه ها و افتخارات این دوران را جوانان و خصوصا جوانان ظاهرا بی نام و نشان تشکیل می دادند. این دقیقا در مقطعی از نظر تاریخی رخ داد که معنویت در جهان و هم در ایران برای بسیاری از جوانان رو به افول گذاشته بود. نکته مهم و بارز دیگر حرکت انتخاب آگاهانه جوانان و دانشگاہیان در این مسیر بود و این به خوبی از وصایا و یا خاطرات ثبت شده قابل درک است.

بخش اول این مطالب شامل اشعاری است که توسط این حقیر در زمان شهادت تعدادی از این رادمردان سروده شده به همراه خاطرات و توصیفات کوتاهی در مورد آن عزیزان. در بخش دوم اشعار و خاطرات مرتبط با دوران دفاع مقدس و رحلت رهبر کبیر انقلاب، امام خمینی (ره) می باشد. در بخش آخر نیز تراوش های ذهنی اینجانب مرتبط با ائمه معصومین (ع) و برخی مباحث اجتماعی است که بسیاری نشأت گرفته از حال و هوای دوران دفاع مقدس بوده است. ضمنا عین اشعار، بدون هرگونه تغییر یا تصحیح جدید برای حفظ حالات و افکار واقعی در آن زمان آورده شده است.

در پایان، خداوند متعال را سپاسگزارم که در این راه مرا یاری داد. اگرچه دقت زیادی در تألیف و ویرایش این مطالب صرف شد، لیکن از همه صاحب نظران، اساتید گرامی، دانشجویان و متخصصان عزیز خواهشمندم که مرا در رفع نقایص احتمالی یاری دهند و پیشاپیش از زحمات ایشان تشکر می نمایم. ضمنا نقطه نظرات در مورد این نوشتار را میتوانید به آدرس a.a.safavi@gmail.com ارسال فرمایید.

دکتر سید علی اکبر صفوی

استاد دانشکده مهندسی برق و کامپیوتر

دانشگاه شیراز

ویرایش اول مرداد ۱۳۸۸

ویرایش دوم اردیبهشت ۱۳۹۲

فهرست مطالب

عنوان	صفحه
بخش اول: همراه با شهیدان	۵
شهید غلام احمدی.....	۶
شهید حمید دیلم کتولی.....	۱۲
سردار شهید عباس نظیری.....	۲۰
شهید محمد هادی خوش نیت.....	۲۲
پسرعموی عزیزم شهید سید مصطفی صفوی.....	۲۷
شهید علیرضا رضوی.....	۲۹
شهید مهندس محمد حیدری زارع.....	۳۱
بخش دوم: سایر اشعار مرتبط با دفاع مقدس و ارتحال امام خمینی	۳۳
حدیث قدسی: مَنْ طَلَبَنِي وَجَدَنِي وَ مَنْ وَجَدَنِي عَرَفَنِي.....	۳۴
هنگامه جنگ است.....	۳۵
حرف دل.....	۳۷
در سوگ امام خمینی «ره».....	۳۹
بخش سوم: اشعاری به یاد ائمه معصومین (ع)	۴۳
بمناسبت رحلت بزرگ بانوی جهان اسلام فاطمه زهرا «س».....	۴۴
بمناسبت میلاد پربرکت امیر مؤمنان علی «ع».....	۴۵
بمناسبت میلاد منجی عالم بشریت حضرت صاحب الزمان «عج».....	۴۶
بمناسبت میلاد با سعادت حضرت فاطمه زهرا «س».....	۴۷
به مناسبت ایام شهادت امام حسین (ع).....	۴۹
بخش چهارم: برخی سروده های مرتبط با مسائل اجتماعی	۵۱
در شماتت ریاکاری های سیاسی و اجتماعی.....	۵۲
آتش عشق.....	۵۳
صلای عشق.....	۵۴
برخی ابیات کوتاه در مباحث اجتماعی.....	۵۵

مقدمه

خلقت انسان بدون شک یکی از بی نظیرترین شاهکارهای خداوندی است. هدف از این خلقت، ماهیت انسان و چالش‌های این خلقت، همیشه در بین عرفا، محققین دینی و دانشمندان مورد بحث و گفتگو بوده است. شروع اولیه این بحثها را می‌توان از آموزه‌های قرآنی و گفتگوی خداوند با فرشتگان، نگرانی فرشتگان و پاسخ‌های رب‌العالمین درک کرد. حافظ در بخشهای مختلفی از اشعار خود به این موضوع می‌پردازد و بعنوان نمونه می‌گوید:

دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند و اندر آن ظلمت شب آب حیاتم دادند
بیخود از شعشعۀ پرتو ذاتم کردند باده از جام تجلی صفاتم دادند

در اینجا حافظ به تحول بزرگ، از ماهیت اولیه ذاتی دور شدن و جام تجلی صفات الهی را نوشیدن و بدینصورت حیات جدید یافتن را به تصویر می‌کشد. در اینجا بنظر می‌رسد که جام تجلی صفات همان اسماء حسنی است که خداوند با افتخار آموختن آن به انسان را به فرشتگان اعلام می‌دارد. این اشاره ای است به قابلیت و ظرفیت انسان برای نمایشی از صفات بزرگ الهی. تاریخ بشر بسیاری از این جلوه‌ها را بخوبی ثبت کرده است. گاهی این صفات در رفتار و خصوصیات پیامبران و ائمه اطهار جلوه‌گر شده است و گاهی در رفتار و کمالات انسانهای وارسته‌ای که بصورت رسمی و مستقیم مسئولیت پیامبری یا راهنمایی دیگر انسانها را بعهده نداشتند. صدای دلکش داوود و صبر ایوب و حب دانیال و کمالات خاتم‌النبین (ص) و شجاعت علی (ع) و ایثار حسین (ع) از نمونه‌های صفات پیامبران و ائمه طاهرین است. جود و کرم حاتم و حکمت لقمان از نمونه‌های دیگر بروز این صفات می‌باشد. اما همه این صفات از دریچه عقل و انتخاب حاصل شده است که اگر غیر از این بود هنر انسانیت محسوب نمی‌گشت. اثباتی بر این ادعا را باز می‌توان از آموزه‌های قرآن دریافت که در آنجا خداوند بزرگ به انسانها اعلام می‌کند که در انتخاب دین اجباری نیست و بلکه همه را به تأمل و تعقل در طبیعت و نظام خلقت ترغیب می‌نماید. و یا در جای دیگری به پیامبر خود محمد مصطفی (ص) می‌فرماید که تو از به راه نیامدن این خلق شور بیش از حد نزن که من اگر می‌خواستم خود همه را به راه

می‌آوردم (بدون اینکه قدرت انتخاب و تحقیق در تصمیم به آنها بدهم). پس این اختیار انسان و قدرت تعقل و تصمیم‌گیری انسان از حکمت‌های خداوندی است. در چنین شرایطی است که وقتی انسانها از این مسیر (تعقل و انتخاب) عبور کرده و شمه‌ای از صفات والای الهی را در خود جلوه‌گر می‌سازند، خداوند به آن افتخار می‌کند.

اگر از چنین دریچه‌ای به جهان مادی و جایگاه انسان نگاه شود و در عین حال این باور وجود داشته باشد که ما از ملکوتیم و به ملکوت باز خواهیم گشت، آنگاه می‌توان همه چیز در جهان، حتی مصائب و بلاها را، از دیدگاه زیبایی خلقت و بسترهایی برای بروز صفات والای الهی در انسان تحلیل نمود. پس چه بجاست این جمله زیبا که "زندگی صحنه زیبای هنرمندی ماست". به عبارت دیگر این انسان است که با استفاده از عظمت و قدرت روحی و معنوی خویش می‌تواند بر جسم خود و شرایط زندگی خود تسلطی زیبا داشته باشد. زیبا نه بدان معنی که هر چه موجب راحتی جسم و تن آدمی است مهیا گردد، بلکه استفاده از هر شرایطی برای تقرب بیشتر به درگاه الهی یا بروز بهتر یکی از صفات الهی. در عین حال باید یادآور شد که همیشه و در همه حال بستر بروز این صفات ممکن است بخوبی مهیا نباشد لیکن خداوند حکیم در زمانهای مختلف برای افراد و اقوام و ملت‌های مختلف ممکن است چنین بسترهای را بخوبی مهیا کند. وجود امام خمینی (ره)، وقوع انقلاب اسلامی و دوران جنگ تحمیلی قطعاً از جمله فرصت‌ها و بسترهای منحصر بفردی بود که برای ملت ایران و نیز مردم آزاده جهان مهیا شده بود. امام خمینی (ره) انقلاب و جنگ تحمیلی را از نعمتهای الهی و جبهه‌ها را دانشگاه عشق می‌دانستند. اما چه حیف خواهد بود اگر این دیدگاهها بشکلی مناسب به نسل‌های بعد از پیروزی انقلاب، بعد از جنگ و بعد از امام خمینی منتقل نشود. این نگاهها حتی برای آنان که همه شرایط مذکور را درک کرده بودند، امروزه می‌تواند تذکر و یادآوری خوبی باشد، چرا که انسان همیشه نیازمند تذکر است و وظیفه اصلی انبیاء الهی نیز تذکر بوده است. بر همین مبنا می‌توان گفت که وظیفه همه کسانی که تاریخ مذکور را درک کرده‌اند آنست که به هر نحو که می‌توانند آنرا به صورتی ثبت نموده و به آیندگان منتقل

کنند. عشق به امام، عشق به انقلاب و عشق به جبهه‌ها را نمی‌توان آنگونه که درخور می‌باشد به تصویر کشید اما می‌توان شمه‌ای از آن را ارائه کرد:
 آب دریا را اگر نتوان کشید هم به قدر جرعه‌ای باید چشید

امروزه یاد و خاطره امام و یاران امام، شهیدان و رزمندگانی که اکنون یا در شرایط مختلف جانبازی بسر می‌برند و یا در بخشهای مختلف اجتماع به خدمتگزاری مشغولند، می‌تواند چراغ راهی برای نجات همه انسانها و خصوصاً جوانان عزیز این مرز و بوم باشد که هم خود را به سعادت‌های واقعی برسانند و کشور را به راه صلاح و خیر ملت و آیندگان هدایت نمایند.

نوشتار حاضر نمونه و گامی است، هر چند کوچک، در راستای آنچه در این مقدمه آورده شده است. گرچه سالها از آن دوران می‌گذرد اما گردآوری آنچه مربوط به آن دوران بوده است شاید هنوز بجا و مفید باشد. یاد و خاطره عزیز و بزرگوارانی که نمونه‌هایی از جلوه‌های صفات الهی در انسان بودند و عشق را بخوبی شناخته بودند و آگاهانه و با عقلانیت انتخاب کردند و بر انتخاب خود هم استوار بودند، بسیار آموزنده و دل‌گرم کننده می‌تواند باشد. آنچه در ادامه آورده شده است اشعاری است که توسط این حقیر در آن زمان سروده شده و یا خاطراتی است که در مورد شرایط آن زمان و صفات آن شهیدان و بزرگواران به رشته تحریر در آمده است تا مقدمه‌ای بر اشعار و حالات مربوطه باشد. نکته قابل توجه دیگر آن است که این حقیر تا قبل از شهادت شهید غلام احمدی (دانشجوی هم دوره اینجانب) حتی در طول عمر خود دو بیت شعر هم نگفته بودم. در اصل این عظمت روح و خاطرات شهید احمدی بود که این جلوه ادبی را در اینجانب به منصفه ظهور رساند و بعد با یاد و خاطره سایر شهدای عزیز توسعه بیشتری یافت. البته باید تأکید کنم که اشعار سروده شده نه از نظر فن بیان ادبی قابل تقدیر یا منحصر بفرد بوده‌اند، بلکه بدلیل ارتباط و تشریحی که از حال آن شهدای بزرگوار داشته‌اند قابل تأمل و مطالعه می‌باشند. بهرحال از همینجا از امام و همه آن شهدای عزیز بدلیل آنکه نتوانسته‌ام کاری درخور ایشان ارائه دهم و از همه بزرگان علم و ادب بخاطر ضعف

اینجانب در استفاده مناسب‌تر از اصول و متون ادبیاتی پژوهش می‌طلبم. آنچه بروز کرده حال دل بوده و این حقیر چندان هنری نداشته‌ام که در آن جلوه‌گر سازم. تنها امیدوارم که خداوند بزرگ و آن عزیزان بزرگوار این تلاش هر چند ناقص و کوچک اینجانب را با کرم و بزرگی خود پذیرا باشند.

سید علی اکبر صفوی

ویرایش اول مرداد ۱۳۸۸

ویرایش دوم اردیبهشت ۱۳۹۲

بخش اول همراه با شهیدان

شهید غلام احمدی

(بسیجی-دانشجوی سال سوم مهندسی مکانیک دانشگاه شهید چمران اهواز و
اهل مسجد سلیمان)

حدود نیمه بهمن ماه سال ۱۳۶۲ بود که برای اولین بار به اهواز مسافرت کردم تا برای شروع به تحصیل در رشته مهندسی برق آن دانشگاه ثبت نام نمایم. افراد دیگری نیز شرایط من را داشتند و همه بدنال پیگیری مسایل ثبت نام و گرفتن خوابگاه و سایر امور مرسوم برای دانشجویان جدیدالورود بودیم. اما آن روزها شرایط کمی متفاوت بود. چون به روزهای سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی ایران نزدیک می شدیم و کشور نیز در حال جنگ با دولت سفاک و متجاوز عراق بود، و صدام حسین حاکم عراق اعلام کرده بود که ساعت ۱۲ شب ۲۱ بهمن ماه ۱۳۳ شهر ایران را از جمله اهواز را همزمان مورد حمله هوایی (با موشک و هواپیما) قرار خواهد داد. بنابراین جو عمومی شهر و دانشگاه عادی نبود. برخی با اعتماد به نفس کامل اعلام می کردند که شهر را ترک نمی کنند، برخی با دلهره تمام خود در حال تصمیم گیری بودند و به ما هم می گفتند بروید الان زمان مناسبی نیست بروید و پس از آرام شدن اوضاع دوباره برگردید. بعضی نیز در حال ترک شهر بودند.

من و دو نفر از دوستان دیگری که آن ها هم از شیراز آمده بودند با هم در فضای دانشکده مهندسی دانشگاه اهواز قدم می زدیم و درباره مسایل و مشکلات صحبت می کردیم. در این میان جوانی آرام، باوقار، و ساده پوش به ما نزدیک شد و کم کم با هم همدم و همراه شدیم. مهربانی، درایت، متانت، و آرامش عجیبی در چهره او مشهود بود. نام او غلام احمدی و اهل مسجد سلیمان بود که در رشته مهندسی مکانیک این دانشگاه پذیرفته شده بود. پس از مدتی از لابلای صحبت های او فهمیدم که قبلاً در جهاد سازندگی آن زمان در شهرستان ایذه مشغول بکار بوده ولی علیرغم نیاز مالی بعلت اینکه احساس می کرده به اندازه کافی رعایت اموال بیت المال (از نظر صرفه جویی در کاغذ، سایر مواد مصرفی و امثال این ها) نمی شده است از جهاد خارج شده است تا از نظر شرعی چیزی برگردن وی نباشد. این نوع نگاه وی از همان ابتدا نشان از ذات لطیف و

دقیق وی داشت. نمی‌خواهم که در تایید یا تکذیب چنین تصمیمی قلم فرسایی کنم. بلکه خواستم گوشه‌ای از صداقت و لطافت روحی وی را به تصویر کشیده باشم. آنروزها مشکلات فراوانی نمود پیدا می‌کرد و شب موعود هم رسید و ارتش عراق همه سیزده شهر گفته شده بجز اهواز را طبق وعده! مورد هدف قرار داد. اما در تمام طول این روزها بر چهره غلام احمدی آرامش عجیبی حاکم بود. اکنون کار بجایی رسیده بود که بدلیل شرایط گفته شده حتی اغلب مسافرخانه‌ها بسته و رفته بودند و امکان اسکان هم از بین رفته بود. با هر زحمتی بود من و چند نفر از دوستان موفق شدیم موقتاً یک اطاق ۱۳ نفره را از مسئولین خوابگاه برای اسکان بگیریم ولی برای غلام هنوز مکانی تامین نشده بود و غروب هم از راه رسید. پس از تحویل گرفتن اطاق به دانشکده بازگشتیم و غلام را هم دیدیم. به او گفتم که امشب بیا و نزد ما باش و فردا دنبال مسئله اسکان شما هم می‌رویم. گرچه هیچ جایی برای رفتن نداشت و مطمئن بودم می‌رود که یا در کنار رود کارون در پارک بخوابد یا در کلاس‌های دانشگاه، اصرار می‌کرد که با ما نمی‌آید. من هم اصرار زیادی کردم و کوتاه نمی‌آمدم و گفتم تا دلیل خود را نگویی کوتاه نمی‌آیم. بالاخره گفت. گفت ببین من کمی سرما خورده‌ام و اگر امشب در اطاق شما و دیگر دوستان بخوابم ممکن است شما هم سرما بخورید من از نظر شرعی مسئول خواهم بود! ضمن اینکه از گفته او در چنین شرایطی تعجب کردم و در عین حال به وی افتخار کردم با انتقال این مطلب به سایر دوستان و اعلام رضایت همگی برای پیوستن او به ما و با اصرار زیاد موفق شدیم او را به خوابگاه ببریم. آری این چنین بود برادر. او سمبلی بود از انسانیت، اسلامیت و مسئولیت پذیری.

سال ۱۳۶۴ که ما در سال سوم دانشگاه بودیم یک شب مطلع شدیم که غلام احمدی به جایی رفته است. او به همراه یکی دیگر از دوستان هم رشته‌ای خود از نزدیک شدن آغاز یکی از عملیات ایران علیه دشمن بعثی مطلع شده بود و سریعاً خود را همراه با گروه‌های اعزامی به تیم عملیات رساند بود. عملیات مورد نظر عملیات والفجر ۸ بود که منجر به تسخیر جزیره استراتژیک فاو عراق توسط سپاه ایران شد. به گفته دوست دیگرمان که همراه وی بود از پیروزی عملیات خیلی خوشحال بود ولی از اینکه خداوند او را لایق دریافت حتی یک ترکش ندانسته خشنود نبود! چند روز پس از پایان عملیات در حالی

که قرار بود فردای آنروز برگردند می‌شنود که نیروهای جهاد سازندگی قصد گسترش خاکریز در جلوی خط مقدم را دارند و لازم است تعدادی نیرو برای پشتیبانی با ایشان بروند. بلافاصله داوطلب می‌شود و در همان شب نهایتاً با اصابت گلوله به صورت وی شهید می‌گردد.

پس از اینکه برای مراسم تشییع و تدفین وی به مسجد سلیمان رفتیم و باز هم چهره مهربان و معصوم وی قبل از خاکسپاری را دیدیم، باز حسرت از دست دادن چنین الگو و یار مهربانی فزون تر شد.

من از کودکی به شعر علاقه داشتم ولی تا آنزمان حتی دو بیت شعر هم نگفته بودم. خاطره و روح شهید غلام احمدی آنچنان مرا متاثر نمود که برای اولین بار در زندگی شعر زیر را به یاد او برای قرائت در مراسم یادبود وی در دانشگاه سرودم. یادش گرامی و راهش پر رهرو باد.

بمناسبت شهادت شهید غلام احمدی

بار دیگر گلی از گلشن دانشگا رفت
 شیری از بیشه شیران ز مسلمان‌ها رفت
 مظهر پاکی و اخلاص و صمیمیت بود
 آن گل گلشن دانش ز میان ما رفت
 او که در عشق به حق جان و دلش باخته بود
 از پی وصل به معشوق چو عاشق‌ها رفت
 از پی وصل به حق جمله یاران بگذاشت
 ز میان همه یاران و از این دنیا رفت
 او که با عشق حسین در صف پیکار شتافت
 بهر دیدار حسینش چو بهشتی‌ها رفت
 او «غلام» شه دین، شیر خدا، مولا بود
 پس بدنبال علی آئینه تقوا، رفت
 هر یکی قطره خونش که مطهر می‌بود
 بخروشانند همه گرچه که او تنها رفت
 حال برماست که نک پیرو راهش باشیم
 زانکه او از پی لبیک به روح ا... رفت
 «احمدی» در دل و جان همه یاران باقیست
 گرچه او گشت شهید و پی منزل‌ها رفت

«اسفند ماه ۱۳۶۴»

{اولین شعری که توسط اینجانب سروده شد}

حدود نه ماه از شهادت آن یار فرزانه ما گذشته بود. غروب یکی از روزهای جمعه در اهواز بود و بطور عجیبی به یاد آن مهربان افتاده بودم. یادم به شیوه نماز خواندن وی می افتاد که همیشه قبل از شروع نماز دقایقی نسبتاً طولانی جلوی سجده می نشست و یا به سجده می رفت و به دعا کردن در حالت نشسته و یا در سجده می پرداخت تا آماده نماز خواندن شود. گاهی حتی در حین سجده قبل از نماز آنقدر می ماند که خوابش می برد! کم کم نزدیک سالگرد شهادت وی بود. گفته ها و درد دل های وی به من و سایر دوستان در ذهن من می چرخید که ناگهان اشعار زیر به ذهن من خطور کرد، در حالی که در نه ماه گذشته حتی دو بیت جدید نسروده بودم. به نظرم گفته ها و افکار شهید احمدی امروز حتی از گذشته نیز بجایتر و قابل توجه تر است.

به مناسبت سالگرد شهادت شهید عزیز غلام احمدی

یاد باد آنکه سخن از دل شیدا می‌گفت
سخن از عشق به حق وه چه هویدا می‌گفت
شیر میدان نبرد و خاشع درگه حق
سخن از لطف الهی به همه ما می‌گفت
گله از دوری دل‌ها ز حقیقت می‌کرد
سخن از گمشده گنبد مینا می‌گفت
«باشد از هجرت خونین من از دار فنا
دیده‌ها باز شود،» به که چه زیبا می‌گفت
«باز هم وحدت این جمع هویدا بشود»
دشمنان کور شوند، او چه شکوفا می‌گفت
آه بر من اگر او را دگر از یاد برم
زانکه بسیار به من از عالم ماوا می‌گفت
روز و شب جمله اوصاف نکویش با ما
سخن از سر وجود و دل شیدا می‌گفت
سر پیدایش اوصاف الهی در ما
سر پیدایش انسان ز جمادا می‌گفت
"احمدی" عاشق حق بود و حقیقت می‌دید
پس سخن از وطن و عالم اعلی می‌گفت

«دیماه ۱۳۶۵»

{دومین شعری که توسط اینجانب سروده شد}

شهید حمید دیلم کتولی

(پاسدار - دانشجوی سال سوم مهندسی عمران دانشگاه اهواز و اهل گرگان)

حمید دیلم کتولی هم از هم دوره‌ای‌های ما بود. پسری از تیره گرگانی، نسبتاً کوتاه قد اما ورزیده، با صلابت و شجاعتی بی‌نظیر. چهره نترس، پرشور و سرزنده او کاملاً جلب توجه می‌نمود. هرگاه سپاه ایران در شرف یک عملیات جدی علیه دشمن بود او به نحوی مطلع می‌شد و سریعاً به تیم عملیات ملحق می‌شد و چند روز پس از عملیات به دانشگاه و سر کلاس‌ها بر می‌گشت. در زمان عملیات کربلای چهارم نیز او بدون اطلاع دیگران رفت ولی اینبار دیگر به جمع ما برنگشت. متأسفانه سپاه ایران در عملیات کربلای ۴ شکست خورد و عزیزان بسیاری به شهادت رسیدند که حمید هم یکی از آنها بود. ما پس از اطلاع از موضوع با اتوبوسی از دوستان وی عازم گرگان برای مراسم تشییع و یادبود وی گشتیم. عجب سفری بود. درحالی که همه از رفتن حمید دلسوخته بودیم اما همه همراهان بطور عجیبی پرشور و سرزنده بودیم. سفر پر از معنویت بود و انگار انرژی تازه‌ای برای دنبال کرده راه حمید و امثال حمید پیدا کرده بودیم. در مسیر رفت در طول شب بین فاصله اهواز به تهران دو قطعه شعر زیر به یاد حمید به ذهن من خطور کرد و در تاریکی فضای اتوبوس به سختی آنها را یاد داشت کردم و بعد در مراسم او هم بصورت قطعه ادبی و هم بصورت نوحه قرائت شد و تقدیم خانواده زحمت کش و دلسوخته او گردید. در واقع اشعار حمید سومین و چهارمین اشعاری بود که به ذهن من رسیده بود. یادش گرامی و روحش پرفتوح باد.

بمناسبت شهادت شهید حمید دیلم کتولی

باز هم چهره دانشگه ما گلگون شد
 سخن از عشق شد و نوبت آن مجنون شد
 شیرمردی که دلش ز آتش حق سوخته بود
 جامه پوشید و به همسان یکی مفتون شد
 مثل پروانه شد و از پی شمعی می‌گشت
 آتشش عشق حسین شمع مه گلگون شد
 آتش عشق بریدش ز زبون دار فنا
 پس به میدان نبرد از پی خصم دون شد
 مظهر غیرت و تمثال شجاعت می بود
 هم به الگوی عزیزان ره پرخون شد
 خوش سعادت شد و با خیل شهیدان پیوست
 لیک از دوری او این همه دل محزون شد
 یاد او در همه ایام دمام با ماست
 گرچه اندر پی معشوق از این دار فنا بیرون شد
 گرچه در گلشن دانش همه جایش خالیست
 لیک او شمع شب افروز همه گردون شد
 بار الها بنما جمله "حمید" ان محشور
 با حسین و همه اصحاب، که او مفتون شد

«دیماه ۱۳۶۵»

بمناسبت شهادت شهید حمید دیلم کتولی

آتشین شد وطن از هجرت خونبار حمید
 محفل علم حزین از غم پربار حمید
 آتشی بود که از عشق حکایت می‌کرد
 قصهٔ عشق بُد آن جملهٔ کردار حمید
 در ره عشق یکی رسم و ره دیگر داشت
 عاشقان عاجز و درمانده ز افکار حمید
 ره عشاق گزید و دل و جان یکتا شد
 پس به عرشش طلبید آن بت عیار حمید
 دل و دلدار یکی شد پس از این وصلت خوش
 بیدلان مانده عجب زین دل و دلدار حمید
 خوش سعادت شد و با خیل شهیدان پیوست
 جلوگر در نظرما همه رفتار حمید
 به جهان بانگ انال‌الحق زده این نادی خوش
 کاخ‌ها لرزه در افتاده ز گفتار حمید
 مانده ایم سخت حزین از غم هجران حمید
 ما همه منتظر وصلت و دیدار حمید

««دیمه ۱۳۶۵»»

مراسم تشییع و تدوین او بخوبی برگزار شد و یک مراسم دعای کمیل پرشور و حال نیز در منزل پدری او انجام شد که بسیار معنوی بود. فردای آنروز از گرگان به سوی اهواز رهسپار شدیم. شب قبل متن وصیتنامه حمید هم قرائت شد که بسیار زیبا بود. در فاصله بین گرگان تا تهران من وصیتنامه را گرفتم و دوباره مطالعه کردم. حالی دوباره به من دست داد و قصد کردم این وصیتنامه را بصورت نظم نیز بازنویسی کنم و خداوند بزرگ و روح بزرگ حمید هم مرا یاری داد تا این امر انجام شود و در ادامه آن را مشاهده می‌کنید. متن وصیتنامه حمید نیز خود ادبیات کامل و جالبی داشت و لذا من سعی کردم آنرا با کوچکترین تغییر لازم ادبی به صورت نظم درآورم. متن او اینگونه بود که "من شهادت می‌دهم که خداوند عالم یکی است و او بی‌شریک و بی‌خطا است و شهادت می‌دهم که ...". تا سال‌ها بعد حتی وقتی پس از پایان جنگ برای ادامه تحصیل به کشور استرالیا رفته بودم بعضی دوستان این اشعار را از من می‌گرفتند تا نزد خود نگه دارند یا در متن وصیتنامه‌های خود استفاده کنند. اما من فکر می‌کنم پیام حمید در این وصیتنامه هنوز هم برای زندگی همه مردم ما بسیار مفید و ارزنده است، تا که بفهمد و بکار گیرد.

متن وصیتنامه شهید حمید دیلم کتولی که به نظم برگردانده شد

من شهادت می‌دهم پروردگارم یک خداست

من شهادت می‌دهم او بی‌شریک و بی‌خطاست

من شهادت می‌دهم باقی به عالم آن خداست

من شهادت می‌دهم غیر از خدا جمله فناست

من شهادت می‌دهم احمد (ص) که ختم انبیاست

من شهادت می‌دهم والاترین عبد خداست

من شهادت می‌دهم مولا علی (ع) از اوصیاست

من شهادت می‌دهم معصوم و عاری از خطاست

من شهادت می‌دهم اولاد او ده با یکی
 غیر ایشان را امام انگاشتن و الا خطاست
 من شهادت می‌دهم مهدی «عج» برون از دیده است
 من شهادت می‌دهم او منجی دار فناست
 من شهادت می‌دهم روح خدا از اولیاست
 من شهادت می‌دهم او رهبر و مرجع ماست
 من شهادت می‌دهم این انقلاب صدق و صفاست
 من شهادت می‌دهم آن بر علیه ظلم‌هاست
 من شهادت می‌دهم عشقم به جبهه از وفاست
 نیز می‌گویم که این، اجبار دانستن خطاست
 رهبرم گوید شهادت فخر جمله انبیاست
 نیز من گویم وسیله، بهر قربت با خداست
 هان تو ای رزمنده جان، رهبر بفرمودند راست
 بوسه بر بازویتان، هم آرزو و فخر ماست
 جمله بیدار و بهش باشید و جبهه پرکنید
 زانکه این اعلا فریضه، بهر همکیشان ماست
 آنقدر جنگید با کفر جهانی تا شود
 کاخشان ویران، چون فتح نهائی بهر ماست
 آنقدر جنگید تا مولایمان ظاهر شود
 در رکاب حضرتش هم، حرب و پیکارش به ماست
 دانش آموزان خوب و نوجوانان عزیز
 بارورتر کردن خون شهدا هم با شماست
 جنگ و دانش همزمان در پیش داری این بجاست
 گر یکی را واگذاری، ای برادر از خطاست
 مادرا رسم و ره دین را به من آموختی
 ای پدر گفתי جز این ره، هر ره دیگر خطاست

مادرا تربیت من را تو کردی بس صواب
 مادرا الحق که در راهت همه جانم فداست
 ای پدر اجر عظیمی نزد حق خواهید داشت
 مادرا مُلک بهشتی همه در خور شماست
 ای پدر زحمت بسیار کشیدی الحق
 چشم‌ها در مانده و شرمنده در روی شماست
 إِنَّا لِلّٰهٍ گویم و إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ
 ما همه خواهیم رفت اینجا فقط مُلک فناست
 لیک بهتر با شهادت این سفر پایان بریم
 زانکه این رسم و ره و آئین جمله اولیاست
 من که می‌دانم شهادت با لقاء الله یکیست
 پس در این ره از دگر یاران عقب ماندن خطاست
 ای برادر مکتب و آئین من در یاددار
 انحراف زین خط و مکتب بس ستم در حق ماست
 خدمت این انقلاب خدمت به اسلام است و بس
 رستگاری عاقبت، زیرا که اجرش بر خداست
 خواهرها همدوش اخوانم بره باشید راست
 راه زیورهای دنیا پیش گیری از خطاست
 خواهرها اندر رهم غرآن و زینب وار باش
 گر رهی غیر از همین در پیش گیری هم خطاست
 غیر اسلامم نبودم جزو حزب و دسته‌ای
 مرجع ام بت شکن قرن همان روح خداست
 من «حمید دیلم کتولی» طالب دیدار حق
 گر خطا دیدی ببخشا زانکه اجرش بر خداست

«دیماه ۱۳۶۵»

حدود یکسال گذشت و به سالگرد شهید حمید دیلم کتولی نزدیک می‌شدیم که اشعار زیر نیز بر زبان من جاری شد و در مناسبت‌های وی قرائت گردید. روحش شاد باد.

بمناسبت سالگرد شهادت حمید دیلم کتولی

آسمان جامه سیه کرد و زمین لاله دمید
 روز معراج و وصال مه فرزانه (حمید)
 شب دی از غم او بر رُخ گل ژاله چکید
 پشت یاران ز فراق رُخ جانانه خمید
 بلبل باغ بهشتی به وطن لانه کشید
 قصهٔ وصلت شمع است و پروانه، شهید
 نزد دلدادۀ خود خانه و کاشانه گزید
 عاشقان، مرغک ما عاشق و مستانه پرید
 گر مُریدید نه بسر عالم ویرانه برید
 بل قدم در ره آن عاقل و فرزانه نَهِید
 روح آزادگی آن پردهٔ بیگانه دَرید
 فجر صادق ز پس شب چه غریبانه رهید
 برق غیرت ز میان دل دیوانه جَهِید
 این دهد از ثمر رویش آلاله نوید

«آذرماه ۱۳۶۶»

بمناسبت سالگرد شهادت حمید دیلم کتولی

یکسال به یاد و درد و هجران بگذشت
 یکسال ز وصل شیر مردان بگذشت
 آن کس که ز مهر عالم و باغ جهان
 در راه وصال جان و جانان بگذشت
 آهنگ قتال کرد و در راه خدا
 با همت مردانه از این جان بگذشت
 چون گاه ثبوت عشق عشاق رسید
 از بحر خطر مست و خرامان بگذشت
 با عشق و یقین به جمع اصحاب رسید
 با لطف خدا ز موج و طوفان بگذشت
 دیوانه شد و مثال مستان ز صراط
 با چشم دل و به عشق و ایمان بگذشت
 یارب تو بدانی که ز هجران «حمید»
 بر گوهر چشم و قلب یاران چه گذشت
 دانشگهیان و هم قطاران «حمید»
 در خاطره‌ام پیک شهیدان بگذشت
 گاه است که باز با خدا عهد کنیم
 گاه خور و خواب و مکر شیطان بگذشت
 در جبهه حق شهاب سوزان بشویم
 ایام سکوت هر مسلمان بگذشت

«آذر ماه ۱۳۶۶»

سردار شهید عباس نظیری
(پاسدار لشکر فجر و اهل شیراز)

عباس از دوستان و به اصطلاح بچه محل‌های ما از سال‌های قبل از پیروزی انقلاب تا سال‌ها پس از پیروزی انقلاب در خیابان بهداشت شیراز بود. از خانواده‌ای خوب و اصیل و مذهبی بود و نه فقط با من بلکه با برادر بزرگتر من و پدر من هم دوست بود و این دوستی نیز همیشه رو به افزایش و تعمیق بود. از حضور در تظاهرات قبل از انقلاب تا جلسات قرآن هفتگی محلی سال‌ها قبل از انقلاب تا سال‌ها پس از انقلاب. یک بچه محل پر شور و در عین حال با معرفت بود. با اوج‌گیری جنگ کم‌کم به سپاه ملحق شد و مسئولیت‌های او در جنگ رو به افزایش گذاشت. و پس از فداکاری‌های بسیار به درجه رفیع شهادت نائل گردید. تازه از برنامه‌های مربوط به شهادت دوستانم در اهواز به شیراز برای دیدن خانواده برگشته بودم که خبر شهادت او را دریافت نمودم. بی‌اختیار اشک از چشمانم جاری شد و ابیاتی سرودم و به منزل پدری ایشان برای عرض تسلیت و ابراز ارادت رفتم. عباس از جمله کسانی بود که به برکت انقلاب اسلامی به معنویت زیادی عجزین شد. یادش گرامی و راهش پر رهرو باد.

همصدا با سردار شهید عباس نظیری

خونین شده این میهن از خون عزیزانم
 عباسم و می گویم اندر پی آنانم
 روحم همه با او است اندر پی آن کویست
 عباسم و می گویم من عاشق یزدانم
 با شور حسینی من، با عشق خمینی من
 عباسم و می گویم من پیرو قرآنم
 آتش شده این میهن از کینه اهریمن
 صدام بدانند من از شهر شهیدانم
 از خطه ایرانم غرنده چو شیرانم
 با خصم کنم پیکار من جوهر ایمانم
 با دشمن اسلامم در حرمم و پیکارم
 از پای نمی افتم چون زنده به قرآنم
 من پوزه خصم دون لبریز کنم از خون
 از وادی قرآنم من بچه مسلمانم
 وارث ز حسینم من با پیر خمینم من
 تکلیف مرا روشن کرده است حسین جانم
 جانم سوی جانان رفت اندر ره قرآن رفت
 ای دشمن بدطینت از مرگ مترسانم
 من زنده جاویدم من کشته توحیدم
 عباسم و می گویم با خیل شهیدانم

«بهمن ماه ۱۳۶۵»

شهید محمد هادی خوش نیت

(بسیجی - دانشجوی پزشکی دانشگاه شیراز و اهل شیراز)

تازه از اهواز به شیراز برای دیدار خانواده برگشته بودم که اخبار شهادت دوستان در شهر و محل همچنان به من می‌رسید. در این میان روزی آقای حاج عبدالله خوش نیت که از دوران قبل از پیروزی انقلاب در نزدیکی محل زندگی ما یکی از بزرگترین مراکز توزیع کتاب و نوشت افزار شیراز را داشت ملاقات کردم. ایشان از نیروهای صادق و خادمی بود که در کنار شغل شریف خویش داوطلبانه در هرگونه کار خیر، سر و سامان دادن به وضع مهاجرین جنگ تحمیلی و مواردی از این قبیل بسیار فعال بود و شخصیت والایی هم داشت و خوشبختانه هنوز هم حضورشان موجب افتخار شهر و محل است. برای دیدار مرحوم پدرم سری به منزل ما زده بود. در منزل ما در مورد شرایط جنگ و شهیدان اخیر صحبت می‌کردیم که متوجه شدم برادر زاده عزیز ایشان هم اخیراً شهید شده‌اند و وقتی اشعار مرا شنید و خصوصاً شعر وصیتنامه شهید حمید دیلم کتولی به توضیحات بیشتری در مورد برادرزاده خود که دانشجوی پزشکی دانشگاه شیراز هم بود پرداخت و نهایتاً من وصیتنامه آن شهید عزیز را گرفتم و تلاش کردم تا آنرا هم به نظم درآورم که در ادامه تقدیم می‌گردد. این وصیتنامه نیز پر از درس اخلاق و احساس مسئولیت است.

وصیتنامه شهید محمد هادی خوش نیت که به نظم برگردانده شده است

مؤمنان در یادشان نام خداست
 جمله ایمانشان هم با خداست
 با خدا و با رسول خاتمیش
 با محمد «ص»، کو بهین عبد خداست
 بعد از آن در قلبشان شک ره نداشت
 زانکه دلها مملو از لطف خداست
 در جهاد فی سبیل الله شان
 مال و جان اندر ره و قائم به راست
 این همه پند و نصیحت بهر ما
 در کتاب حق همین قرآن ماست
 من کنم آغاز با یاد خدا
 یاد آن، کو خالق ملک فناست
 السلام بر ولی عصر «عج» باد
 آنکه بر حق آخرین مولای ماست
 السلام بر امام عاشقان

زانکه او هم نایب مولای ماست
 السلامم بر همه مردان حق
 بر همین دریادلان جبهه هاست
 دوستان خوب و با ایمان من
 جانب حرف من اینک با شماست
 گرچه لایق بر چنین اندرزگوئی نیستم
 لیک این ذکر مکرر با شماست
 آن علی «ع» که اولین مولای ماست
 آنکه معصوم است و عاری از خطاست
 آنکه از نامش جهان در لرزه است
 شاهد محراب و راه انبیاست
 آن علی اکبر همان ابن حسین
 شبه پیغمبر همان چون سرور راست
 شاهد راه خدا و انبیاست
 زانکه این آئین جمله اولیاست
 پس مبادا مرگ در غفلت بود
 زانکه این در هر زمان امری خطاست
 ادعیه همراه توبه باشد اندر یاد ما
 چون که این دو بهترین درمان جمله دردهاست
 استجابت می‌کنم من گر شما خوانید ما
 این سخن حرف همان یکتا خدای بی خطاست
 در همه ایام با یاد خدا باشیم و بس
 بر رضای حضرتش باشد قدم‌هامان بر راست
 تفرقه‌گر شد هویدا این بسی والا خطاست
 دوری از روحانیت هم، اولین گام خطاست
 این چنین روزی بود روز سرور دشمنان

این چنین روزی نشان مرگ این امت ماست
 بر امام خود نظر افکنده با چشمان تیز
 معرفت نسبت به او اعلا فریضه بهر ماست
 کوه ایمان است و رهبر بر تمام مسلمین
 منشاء وحدت ما و بت شکن در قرن ماست
 مادرا رسم و ره دین را به من آموختی
 ای پدر گفתי جز این ره هر ره دیگر خطاست
 ای پدر اجر عظیمی نزد حق خواهید داشت
 مادرا مُلک بهشتی همه در خور شماست
 مژده بادا بر شما «هادی» به مقصودش رسید
 وصلت فرزندان حاصل زحمات شماست
 آرزوئی را که طالب بودم از درگاه حق
 خوش برآورده شد و این از کرامات خداست
 مادرا غم بدلت راه مده زین سفرم
 صبر کن، صابر و طوفنده و پاینده و راست
 همچو الگوئی برای جمله مادرها شوید
 استقامت در شما خود بهترین حرفهاست
 ای پدر زحمت بسیار کشیدی الحق
 چشمها درمانده و شرمنده در روی شماست
 ای برادرهای خوب و یاوران مکتبم
 بر چنین ایمانتان واجب به من شکر خداست
 گرچه در حق شما من جمله قاصر بوده‌ام
 چشم امید من اکنون بر همه عفو شماست
 قائم و کوبنده می‌باشید و در خطّ امام
 بار سخت انقلاب این لحظه بر دوش شماست
 بارالها صحت پیر خمین و هم‌رهان

تا ظهور حجّت حق آرزوی قلبهاست
من «محمد هادی» و طالب عفووم از همه
اجر این عفو شما در نزد آن والا خداست

«بهمن ماه ۱۳۶۵»

پسرعموی عزیزم شهید سید مصطفی صفوی
(بسیجی - طلبه و اهل تهران)

مصطفی پسر عموی اول من بود و چند سالی از من کوچکتر بود. از کودکی ارتباط خوبی بین ما بود و به او بخاطر سرزندگی، اخلاق و ادب نیکویش علاقه زیادی داشتم. بقیه اعضای خانواده من هم نسبت به او اینچنین بودند. در سال‌های دوره دبیرستان خود ارتباط بیشتری با جبهه و جنگ پیدا کرده بود و دائماً داوطلبانه به جبهه می‌رفت. در همین حال چند سالی نیز به درس حوزوی پرداخته بود و طلبه هم شده بود. این شرایط روحیه او را بسیار روحانی‌تر کرده بود و گوئیا در حالی که بر زمین راه می‌رفت در آسمانها سیر می‌کرد. در همین مدت بسیار صبور شده بود انگار هیچیک از مشکلات فردی و خانوادگی که هر کدام از ما را ممکن است براحتی زمین بزند بر روی او کوچکترین اثری نشان نمی‌داد. بطور خلاصه روحیه حقیقتاً روحانی و دلچسبی پیدا کرده بود. در ایامی که در تهران بود بسیار در مسجد حضور می‌یافت. بالاخره او نیز گلچین شد و به معشوق خود پیوست.

بمناسبت شهادت پسرعموی عزیزم سید مصطفی صفوی

روز معراج شد و گاه وصال مصطفی را
 تیر عاشق کش حق بُرد نهال مصطفی را
 به وصال حق رسیدن مه روی یار دیدن
 همه شب در نظر و فکر و خیال مصطفی را
 بجز از حماسه سازان عاشقان و پاکبازان
 چه کسی همی بداند دل و حال مصطفی را
 تو به عرش پر کشیدی ز دیار ما بریدی
 زین سپس کجای بینیم جمال مصطفی را
 نک شما ای همقطاران اولیاء و داغداران
 بر شماست که بپوئید روال مصطفی را
 ز غم هجر تو سوزم شب یلدا شده روزم
 زانکه دیده کس نبیند به مثال مصطفی را

«بهمن ماه ۱۳۶۶»

شهید علیرضا رضوی

(بسیجی - طلبه - دانشجوی رشته الکترونیک دانشگاه شیراز و اهل شیراز)

چهره همیشه خندان همراه با شیرینی گفتار و خلوص در بیان او مثال زدنی بود. من از طریق یکی از دوستان خوب و هم دوره‌هایم در اهواز با او آشنا شدم. بعضی سال‌ها در خوابگاه بودیم و برخی سال‌ها با اتفاق چند دوست دیگر منزلی اجاره می‌کردیم و یکجا زندگی می‌کردیم. علی دائماً به جبهه می‌آمد و هر وقت فرصتی می‌کرد به ما هم سری می‌زد. بسیار روحیه بالایی داشت و در حالی که هم دانشجوی و هم طلبه بود تقریباً در همه عملیات مهم جنگ شرکت کرده بود و تا آخرین عملیات علیه عراق در زمان جنگ هرگز صدمه جدی ندیده بود. البته بعضی وقت‌ها هم قبل از برگشتش به شیراز اخبار شهادتش به شیراز می‌رسید و یکبار خودش در مجلس عزاداری شهادت خودش در شیراز شرکت کرده بود! در اصل وقتی به منزل می‌رسد می‌بیند که مجلسی برای او برپا شده است! او حقانیت این انقلاب و جهاد در راه خدا در طول جنگ را با همه وجود باور داشت. خیلی هم اهل شوخی بود. یکبار که بعد از عملیات کربلای ۵ در منطقه شلمچه مدتی با هم بودیم بارها جلوی من رو به آسمان می‌کرد و می‌گفت: خدایا من بدرگاهت سر آوردم "علی اکبر" آوردم (منظورش نام من بود). من هم به شوخی در حالی که اشاره دستم به او و رویم به آسمان بود جواب می‌دادم که خدایا من بدرگاهت سر "علی" آوردم، کاری هم به "اکبر" یا اصغر"ش نداشته باش! بهرحال صفای خاص و عشقی آسمانی داشت. بنظر من شهادت به بیانی حق او بود و نهایتاً در آخرین ماه‌های جنگ قبل از پذیرش قطنامه ۵۹۸ توسط ایران به شهادت رسید. وقتی از خبر شهادت او مطلع شدم ابیات زیر به یاد او به ذهن من آمد.

بمناسبت یادبود شهید عزیز دانشجو طلبه علیرضا رضوی

یاد باد آن پیکر زیبای عشق
یاد باد آن مرغ خوش الحان ما
آن "علی" آن نوگل رعناى عشق
یاد باد آن یاور دیرین ما
آن شهید و شاهد شبهای عشق
جمله یکدل گشت با دلدار خویش
او که آگه بود از فردای عشق
آفرین بر همت والای او
آن "رضا" از سنت و سودای عشق
نعره تکبیر می زد گاه رزم
تا جهان برگردد از آوای عشق
باخـلـوص بی نظیرش یاد داد
او به ما رسم و ره و معنای عشق
گاه عشق و گاه رزم و گاه غیر
جمله آتش بود از غوغای عشق
بارالها جان مهدی، آن شهید
کن غریق رحمت والای عشق

«آبانماه ۱۳۶۷»

شهید مهندس محمد حیدری زارع

(بسیجی - مهندس الکترونیک و دبیر هنرستان و اهل تهران)

افتخار آشنایی با شهید محمد حیدری زارع را در اوائل سال ۱۳۶۵ زمانی پیدا کردم که در جبهه به همراه یکی از استادان خود و حدود ۲۰ نفر از دانشجویان هم دوره خود از رشته‌های برق و عمران یک دفتر فنی و مهندسی بر پا کرده بودیم. دفتر نزدیک قرارگاه خاتم الانبیا بود. این دفتر خدمات پشتیبانی فنی و مهندسی به تمام منطقه جنگی از غرب کشور تا جنوب را ارائه می‌نمود. ما تازه با اصول طراحی‌های مهندسی برق آشنا شده بودیم ولی زیر نظر استاد خود و مهندس حیدری زارع بسیار آموختیم و در عمل هم بکار بستیم. شاید حدود چند ماه در خدمت ایشان بودیم. او فردی بسیار خوش برخورد، مودب، معتقد، و در عین حال در کار تخصصی مجرب بود. مشخص بود که بارها در جبهه بصورت رزمنده زمینی خط مقدم حضور داشته است ولی اینبار به ما در این دفتر ملحق شده بود. از تهران اعزام شده بود و همسر و فرزند خود را باز برای حضور در جبهه تنها گذاشته بود. البته از نوع صحبت‌های وی و نیز مکالمات تلفنی که بعضاً از تهران با دفتر می‌شد و همسرش با وی صحبت می‌کرد احترام و محبت وافر بین طرفین محرز بود. بسیار هم صبور و خوش بیان بود. بعد از جدایی از هم در تابستان ۱۳۶۵ از و خبری نداشتم تا اینکه یکبار که از خیابان شهید نواب صفوی تهران می‌گذشتم اطلاعیه‌ای قدیمی از مراسم بزرگداشت شهادت وی مشاهده کردم ولی متأسفانه نتوانستم آدرسی از خانواده وی بیابم. روحش شاد و راهش پر رهرو باد و خداوند بر خانواده محترم و بزرگوار وی نیز برکت و سلامت هر چه بیشتر نصیب فرماید. این اشعار در وصف وی سروده شد.

بمناسبت شهادت شهید عزیز مهندس محمد حیدری زارع

باز یک عاشق دلداده و یک عالم مست
 دل به دریا زد و آن رشته زنجیر گسست
 وصف شاهد بشنید و ز دل خویش برید
 عشق این عالم ویرانه و این وادی پست
 “حیدری” را گهر عشق چنان حیدر کرد
 که قفس را از پی وصلت دلدار شکست
 طالب عشق الهی شد و با علم و یقین
 چشم‌ها را ز نظر جز به رخ شاهد بست
 با دو بال ملکوتیش شبی بال گرفت
 گوشهٔ عرش الهی چه سبکبال نشست
 آن “مهندس حیدری زارع” شهید ره عشق
 قلب دانشگهیان جایگهش بوده و هست
 بارالها گاه حشر و گاه وصل و گاه غیر
 ز شهید صادق ما تو همی گیر دو دست

«آذرماه ۱۳۶۷»

بخش دوم
سایر اشعار مرتبط با دفاع مقدس و
ارتحال امام خمینی

حدیث قدسی: مَنْ طَلَبَنِي وَجَدَنِي وَ مَنْ عَرَفَنِي وَجَدَنِي وَ مَنْ عَرَفَنِي أَحَبَّنِي وَ مَنْ أَحَبَّنِي عَشَقَنِي وَ مَنْ عَشَقَنِي عَشَقْتُهُ وَ مَنْ عَشَقْتُهُ قَتَلْتُهُ وَ مَنْ قَتَلْتُهُ فَعَلَّي دَيْتَهُ وَ مَنْ دَيْتَهُ عَلَيَّ دَيْتَهُ فَأَنَا دَيْتُهُ

در ایام جنگ این حدیث قدسی (از زبان خداوند) زیبا بسیار در مجامع و نوشتارها مطرح می‌شد. ترجمه حدیث این بود: هر کس که مرا طلب کند می‌یابدم و هر کس که مرا یافت می‌شناسدم و هر کس که مرا شناخت دوستم می‌دارد و هر کس مرا دوست داشت عاشقم می‌شود و هر کس که عاشقم شد من هم عاشقش می‌شوم و هر کس را عاشقش شوم او را به قتل می‌رسانم و چون او را به قتل برسانم دیده‌اش بر من واجب می‌شود، و چون دیده‌اش بر من واجب شد من خود دیده‌اش می‌شوم. این حدیث زیبا بسیار به دل می‌چسبید. در حال و هوای زمان جنگ و جبهه این حدیث به زبان شعر چنین برگردانده شد.

گر طالب من شوی مرا خواهی یافت

گر یافتی آنکه تو توانی که شناخت

گر عارف من شوی به حبم بررسی

زین مرحله بعد تو به عشقم بررسی

تو عاشق من شوی و من عاشق تو

چون عاشق تو شدم شوم قاتل تو

چون قتل کنم شود دیده فرض به من

من خود دیده‌ام چو شد دیده فرض به من

«بهمن ماه ۱۳۶۵»

هنگامه جنگ است

در حال و هوای سال‌های آخر دوران جنگ تحمیلی تب جنگ بسیار بالا گرفته بود و در عین حال کمبودهایی از بعد امکانات و نیروی انسانی به چشم می‌خورد و عده‌ای در مناطق جنگی با تمام وجود تلاش می‌کردند و عده‌ای نیز در این سوی جبهه‌ها رو به بی‌خیالی گذاشته بودند. در عین حال فاجعه دردناک کشتار حدود چهارصد نفر از هموطنان ما در حین زیارت خانه خدا در مکه توسط عمال حکومت عربستان همه مردم را به رنج و دردی بزرگ رسانیده بود. این قطعه و قطعه شعر بعدی در چنین حال و هوایی سروده شد.

جنگ است دلیران همه فریاد کنید

با عشق خدا کلام حق یاد کنید

با جهاد در راه خداوند و رسول

آتش به همه بهشت شداد کنید

آزاد ز قید و بند دنیا شده‌اید

با حمله به خصم یاد مقداد کنید

با حمله پی در پی از غرب و جنوب

دائم سر خصم داد و بیداد کنید

با حمله مردانه به شیطان بزرگ

کاخ ستم جهانی بر باد کنید

جنگ است میان حق و باطل اینک

با حمله به باطلین ز حق یاد کنید

با وحدت و ایمان و سلحشوری خود

شکرانه انعام خداداد کنید

از دست سعود و جمله اشرار عرب
 این کعبه خونین شده آزاد کنید
 نک کربِ بَلا و بعد از آن قدس عزیز
 خالی ز وجود کفر و الحاد کنید
 چشم همه مسلمین پی نصر شماس
 نابود به حق حاکم بغداد کنید
 آغاز نموده حمله با یاد حسین (ع)
 تا قلب امام خویش را شاد کنید
 از بهر قصاص خون یاران، سرِ دار
 صدام یزیدِ دون و جلاد کنید

«آبانماه ۱۳۶۶»

حرف دل

بنامش سخن بر ورق آورم
 بسویش دل چون شفق آورم
 همان ایزد و خالق این سپهر
 فروزنده اختر و ماه و مهر
 همان حاصل عشق و جان آفرین
 همان صاحب عرش و ملک زمین
 زبان را گشایم به مردان حق
 خردمند شیران خواهان حق
 مگر ما نه از مکتب احمدیم
 نه هم پیرو آل محمدیم
 مگر نه که اسلام، خوش دین ماست
 طریقت ز قرآن هم آئین ماست
 چرا عده‌ای کور و کر گشته‌اند
 به وقت فرائض پکر گشته‌اند
 تو گوئی که خلقت چه بیهوده بود
 هدف راحت جسم فرسوده بود
 تو گوئی هدف خوردن و خواب بود
 هدف رنگ و روی چو مهتاب بود
 ولی ما همه از هدف آگهیم
 براه هدف جان و سر می‌نهیم
 هدف قربت عرش و یزدان بود
 رسیدن به قربش نه آسان بود

همه اعتبارات دنیای ما
وسیله است از بهر قرب خدا
چرا خامش و کور و درمانده‌ایم
ز دنیای اسلام وا مانده‌ایم

«اسفندماه ۱۳۶۵»

در سوگ امام خمینی (ره)

چند روزی بود که اخبار نگران کننده‌ای از وضعیت جسمی امام منتشر می‌شد و اغلب مردم نگران بودند. در یکی از این شب‌ها که برای پیگیری کاری از شیراز به اهواز رفته بودم. به همه مردم در آنشب اعلام شد که دعا کنید و بسیاری در مساجد و اماکن مذهبی به قصد دعا برای سلامتی امام تجمع کرده بودند اما ظاهراً تقدیر چیز دیگری بود. از اوائل صبح روز بعد از رادیو صوت قرآن پخش می‌شد بنحوی که سابقه نداشت و ساعت ۷ صبح رسماً خبر ارتحال امام اعلام شد و جمعیت کثیری را به بهت زدگی و ماتمی عظیم فرو برد. من نیز همانروز بسوی تهران حرکت کردم. جسد امام برای سه روز در مصلای تهران در معرض دید عموم و برای وداع آخر قرار داده شده بود. سرانجام مراسم تشییع پیکر امام عزیز پس از اقامه نماز در محل مصلی تهران بسوی بهشت زهرا آغاز شد. اما خیل عظیم جمعیت اجاره حمل پیکر امام با آمبولانس را نداد و درحالی که جمعیت تشییع کننده از محل مصلی تا بهشت زهرا به طول حدود ۳۵ کیلومتر در حرکت بودند پیکر امام با بالگرد به مصلی منتقل شد. هنوز بخشی از جمعیت فاصله زیادی از مصلی نگرفته بود که چندین بار از طریق رادیو اعلام شد "لطفاً به سمت بهشت زهرا حرکت نکنید که آن مکان مملو از جمعیت است و امکان حضور بقیه نیست" و از همه خواستند به منازلشان برگردند و از طریق تلویزیون پیگیری کنند. آری اینگونه بود وداع مردم با رهبر خود. همه شما حتماً استقبال‌های پرشور از امام در سال ۵۷ هنگام بازگشت از تبعید را در تلویزیون دیده‌اید. اما درحالی که سال‌های جنگ و سختی را هم مردم پس از پیروزی انقلاب با حضور امام گذرانده بودند، اما عاشقان امام بسیار بیشتر و عاشق‌تر شده بودند و یکی از بزرگترین مراسم‌های تشییع تاریخ بشری را به نمایش گذاشتند. امامی که بیشترین تکیه کلامش در طول سخنانش "مردم" و "ملت" بود و حقیقتاً به این مردم باور داشت اینگونه پاسخ محبت و باور خود را دریافت کرد. سال‌ها باید بگذرد تا هنوز ما و بسیاری دیگر با عظمت امام و ویژگی‌های منحصر بفرد وی و باورهای او آشنا شویم. اشعار زیر در آن حال و هوا و در سوگ این داغ بزرگ سروده شد.

بیاردیده که اینک جهان فغانه گرفت
 بسوز ای دل عاشق که غم زمانه گرفت
 همای ملت ایران و مرغ خوش الحان
 به کنج عرش خدا دیشب آشیانه گرفت
 به شوق وصلت جانان در آن شبانگاهان
 عزیز ملت ما حال عاشقانه گرفت
 به آرزوی نوازش به زلف آن عاشق
 صبا بدست گلاب و نسیم شانه گرفت
 به گاه بدرقه او به عالم ملکوت
 زمین و اختر و مه حال خاضعانه گرفت
 فرشتگان دو عالم ز شوق او گفتند
 به رقص آمده قامت، زبان ترانه گرفت
 ولی به ملک زمین از فراق دیدارش
 ز دیده گشت روان خون و دل بهانه گرفت

««خرداد ماه ۱۳۶۸»»

در سوگ رهبر کبیر انقلاب حضرت امام خمینی

خورشید ملک ایران را هاله‌ای گرفته است
 یارب چرا چنین شد عالم عزا گرفته است
 شمع وجود پاکش بر اعتلای حق سوخت
 این حرف پر معانی هر خصم و گبر گفته است
 دل‌های دردمندان شد مجمری پر آتش
 از داغ جانگدازش ز‌آنشب کسی نخفته است
 باد صبای می‌گفت از دوش تا سحرگاه
 فریاد وا خمینی از آسمان شنفته است
 دیشب ز دل شنیدم با آه و ناله می‌گفت
 گرچه امام خوبم روح خدای رفته است
 گرچه همای ایران رخت از جهان کشیده است
 مهر و صفای ایشان در عمق جان نهفته است

««خرداد ماه ۱۳۶۸»»

در سوگ امام خمینی

آتشین گشته وطن از غم پر بار خمینی
 گشته غایب ز نظرها گل رخسار خمینی
 آنش عشق بُد و شاهد شبهای وصالش
 عاشقان عاجز و مبهوت ز کردار خمینی
 وصلت جان جهان قربت جانان طلبید
 پس به قربت طلبیدش مه دلدار خمینی
 نادای حق شد و فریاد انالحق سر داد
 حاکی از درد نهان دیده خونبار خمینی
 عالم اکنون به تب و تاب ز طوفان خمینی
 کاخها لرزه در افتاده ز گفتار خمینی
 او به باغ ملکوت با شهدا گشت انیس
 جلوه‌گر در نظر ما همه رفتار خمینی
 ما همه مات و حزین از غم هجران خمینی
 ما همه منتظر وصلت و دیدار خمینی

«خرداد ماه ۱۳۶۸»

بخش سوم

اشعاری به یاد ائمه معصومین (ع)

هنوز در حال و هوای سال‌های آخر جنگ بودیم و شعار یازهرا در همه جای جبهه‌ها طنین می‌انداخت. یادآوری مصیبت‌های آن بانوی بزرگوار از دست غاصبین حکومت و خودکامگانی که در پرتو خیلغه‌گری در حکومت اسلامی حق علی (ع) و خاندان رسول خدا (ص) را تزییع می‌کردند، به رزمندگان اسلام انرژی ویژه‌ای می‌داد. ای کاش این درس‌ها همیشه در یادمان می‌ماند و بر آنها و بر اعمال خودمان تأمل بیشتری می‌کردیم.

بمناسبت رحلت بزرگ بانوی جهان اسلام فاطمه زهرا (س)

به گاه رحلت زهرا زمین بس ناله‌ها دارد
 گل صبر و شکیبائی به رخ بس ژاله‌ها دارد
 علی در التهاب و کودکانش در تب و تابند
 بگرد خود کنون زهرا، بسی آلاله‌ها دارد
 پس از مرگ پیمبر او، علی را یار و یاور بود
 کنون از رحلت زهرا، علی بس ناله‌ها دارد
 در بشکسته بر پهلوی زهرا دُخت پیغمبر
 حکایت از فساد و جور آن خود کامه‌ها دارد
 ز خون پاک ره پویان و اولادان آن بانو
 چمنزار زمین اینک سراسر لاله‌ها
 دارد
 خدایا مادرم زهرا، نشان از صولت زن بود
 وقار و عفت زهرا، زنان را نامه‌ها دارد

«دیماه ۱۳۶۶»

بمناسبت میلاد پربرکت امیر مؤمنان علی «ع»

هلهله ای عاشقان ماه رجب سر رسید
 مژده همه شیعیان مولد رهبر رسید
 اختر دین خدا مظهر علم و سخا
 شهره کوی وفا یار پیمبر رسید
 مژده به دلدادگان جان و جهان دادگان
 شافع روز گران ساقی کوثر رسید
 از دل بیت خدا آنکه کند جلوه‌ها
 نور رخس بارها بر مه و اختر، رسید
 راز سرای وجود شاهد حال سجود
 ارض و سماءش ستود عالم برتر رسید
 لرزه دهد بر جهان مرگ ستم شد عیان
 زانکه ز مهد نهان فاتح خیبر رسید
 گفته به عالم نبی او زمن و من علی
 نعره برآرم جلی شاه قلندر رسید
 یار یتیمان رسید فخر شهیدان رسید
 نسل شجاعان رسید روح مطهر رسید
 نور امامت رسید ماه ولایت رسید
 عین جلالت رسید نغمه حیدر رسید
 دور مکن ای خدا جان علی مرتضی
 پرتو لطفت زما موسم خوشتر رسید

«اسفند ماه ۱۳۶۶»

بمناسبت میلاد منجی عالم بشریت حضرت صاحب الزمان (عج)

آید وصال یار ما آن مأمّن و دلدار ما
 آن نازنین رخسار ما دل بهر جانان می‌تپد
 پشت از فراقش چون کمان آوازه‌اش پر در جهان
 بر مهدی صاحب زمان عالم پریشان می‌تپد
 جان ملتهب از شور او مست از خم ابروی او
 در انتظار روی او مست و خروشان می‌تپد
 هم دشت لاله زار ما هم دیده‌خونبار ما
 هم پیکر بیمار ما هم این و هم آن می‌تپد
 گر او نماید یک نظر گردد دو عالم بی‌خطر
 مانده همه چشمان به در درمانده چشمان می‌تپد
 قلب همه یاران او دل‌های مشتاقان او
 از بهر گلباران او هر لحظه، هر آن می‌تپد
 امید مظلومان رسد آن وعده قرآن رسد
 آن منجی ایمان رسد هم قلب قرآن می‌تپد
 یارب رسان صاحب زمان آن یاور مستضعفان
 آن قائم عهد و زمان کز عشق او جان می‌تپد

«سیدنی - استرالیا - چهاردهم شعبان ۱۳۹۱»

داستان مقدمات تولد بزرگ بانوی اسلام حضرت فاطمه زهرا «س» بسیار زیبا و قابل تامل است. در احادیث آمده است که به پیامبر اکرم خطاب می‌شود که لازم است چهل روز به غار حرا برود و از شهر و دیگر آدمیان و غذاهای زمینی و ... بدور باشد و روزه بگیرد و دعا کند و نماز بخواند. این‌ها مقدمات شکل‌گیری تولدی است که بزرگترین زنان عالم است و خداوند بر او سلام می‌فرستد. شعر زیر در ایام سالگرد این روز فرخنده و بر مبنای این احادیث تنظیم شده است.

بمناسبت میلاد با سعادت حضرت فاطمه زهرا «س»

ندا آمد پیامبر را مهیا شو مهیا شو

رها کن خاکیان اینک به صحرا شو به صحرا شو

بساط عشق برپا کن، دعا و حمد و نجوا کن

به جسم و جان جلائی ده مصفا شو مصفا شو

صیام از بهر معنا کن نماز عشق برپا کن

ز شر فکر بیگانه مجزا شو مجزا شو

تهی کن تن ز حیوانی، بخور از خوان رضوانی

ز آن آثار دنیائی مبرا شو مبرا شو

چهل روزت چنین باید، نصیبت اینچنین شاید

سپس چون پاک پاکان رو به دنیا شو به دنیا شو

نویدت باد فرزندى یگانه پاک دلبندى

ز عشق گوهرت "زهرا" تو شیدا شو تو شیدا شو

نگر نیکو پیام ما، رسان بر او سلام ما

ز بهر حفظ این گوهر سراپا شو سراپا شو

«سیدنى - استراليا ۱۳۷۱/۹/۲۷ - ۱۸/۱۲/۱۹۹۲»

به مناسبت ایام شهادت امام حسین (ع)

بدون شک حماسه عاشورا و هنر نمایی حسین بن علی(ع) و یاران با وفایش یکی از شگفت انگیز ترین و عبرت آموزترین حوادث تاریخ بشریت و برای پیروان همه ادیان و مسلک های مختلف در این جهان فانی می باشد. با این حال اینجانب و بسیاری دیگر معتقدیم که این امام همام نه تنها در زمان خودش مظلوم بود، بلکه در تماس زمان های بعد هم در بین حتی هواداران و مدعیان هواداری خویش دارای نوعی مظلومیت خاص می باشد. مظلومیتی که ناشی از عدم نگاه عمیق به ویژگی های آن امام عزیز، عمق سخنان و اهداف واقعی و درس های واقعی و اصلی آن حماسه می باشد. در محرم سال ۱۳۹۱ در حالی که به این موضوع فکر می کردم ابیات زیر جاری گردید.

یا حسین

یا حسین ای مظهر عشق و وفا	مهر تو از ما نمی گردد جدا
مظهر صدق و شجاعت بوده ای	هم تو تمثال سخاوت بوده ای
از برای طاعت امر خدا	خود و اهل بیت خود کردی فدا
تا تو گردی مشعلی بر عاشقان	عاشقان حق و هم دریا دلان
گفت پیمبر هستی مصباح الهدی	هم که خون تو بود خون خدا
خون خود بر نهی منکر داده ای	نهی دین دزدان کافر داده ای
نهی کردی قدرت زهد و ریا	ظلم و جور و حيله گرهای دغا

درس آزادی به دنیا داده ای

تو به عشق و صبر معنا داده ای

"یا حسین" فریاد هر آزاده شد

عشق او در جان عالم زاده شد

یارب این عشق و ندای افتخار

کن بر این جان و دل ما ماندگار

شیراز- ۱۳۹۱/۹/۲

بخش چهارم
برخی سروده های مرتبط با مسائل
اجتماعی

در شماتت ریاکاری های سیاسی و اجتماعی

در تمام زمان ها و به دفعات، وقایعی برای بسیاری رخ داده است که آنچه در ظاهر جامعه جلوه گر شده حقایق موضوع نبوده است و بیشتر آنچه بوده که عده ای ریاکار یا عوام فریب سعی کرده اند در جامعه موجود القا نمایند. این جامعه می تواند یک اجتماع شهری، سازمانی یا خانوادگی باشد. در چنین شرایطی برخی حقایق پنهان می ماند و افرادی می توانند مظلوم واقع شوند که در این شرایط نوع همراهی همراهان آنها که از واقعیات آگاهی کامل دارند ولی به هر دلیلی مصلحت را بر سکوت می دانند خود درد دیگری می باشد. در یکی از این شرایط ابیات زیر جاری گردید.

در غربت دل

بس سرخوش و مستم من زین حالت رسوایی
 صد چهره هویدا شد با حال تماشایی
 مستان سلامت را پیغمبر دین آمد
 پیغمبر کین پیدا در چهره شیدایی
 عشاق جوانمایه پر شور و حرارت بین
 صد نغمه تنهایی از غفلت چون مایی
 این عاشق بیچاره در شور جوانان بود
 با صدق و صفا آمد هم حال شکیبایی
 یاران جفاپیشه بردند دل و دین را
 محزون ز چنین روزم مشکوک به فردایی
 خدام غمین را من امید طرب دادم
 از مهر دل افروزان با حال تمنایی
 یارب به که باید گفت این "سائل" دلخسته
 هم شوق طرب دارد هم غربت و تنهایی
 شیراز- جمعه ۱۳۸۱/۲/۶

آتش عشق

گاه سحر آمد و بطن جوان جان گرفت
 سینه ز آلام شست میل به جانان گرفت
 آتش عشقش کنون برده همه عقل و هوش
 وین دل بی عقل و هوش چهره مستان گرفت
 گلشن رخسار او برده ز دل آبرو
 نک دل بی آبرو میل گلستان گرفت
 در طلب وصل یار خسته دل بیقرار
 عاشق و دیوانه وار درس زرنندان گرفت
 دوش به وقت دعا نفعه آن خوش لقا
 سینه خونین ما خود ز صباحان گرفت

«مهر ماه ۱۳۶۶»

صلای عشق

نعره عشق ز خونین جگران می آید
 راز این پرده هم از پرده دران می آید
 سایه مرغ هما داده به دل شوق و امید
 ابر رحمت ز پی مرگ خزان می آید
 عهد هجران میان دل و دلدار گذشت
 نغمه شادی از آن یار گران می آید
 بوی دلبر به مشام دل دیوانه رسید
 مرغک عاشق دل بال زنان می آید
 دل به گلزار وصال رخ جانانه رسید
 پیک آزادی ز بند دو جهان می آید
 وان بهار دل جان سوختگان تازه دمید
 نک به جان همچو صدائی ز نهان می آید
 وز شراب گهر عشق دل آلوده کنید
 ساقی اینک بسوی پاکدلان می آید
 « سائلا > سینۀ خود از غم عالم یله کن
 که مصاف غم دل بوی خوشان می آید

« « دیمه ۱۳۶۶ » »

برخی ابیات کوتاه در مباحث اجتماعی

یا رب تو بده نشان ایمان ما را
 آزادگی و علوم و قرآن ما را
 از سادگی دوست شدم خسته و زار
 یا رب تو بده صبر فراوان ما را

کربلا کعبه عشق است و منم عاشق آن
 در دلم شور حسین است و منم صادق آن
 طالب آتشم از لطف خدا یاری کرد
 کربلا جمله آتش است و من واثق آن

آشفته دلانیم و پریشان حالیم
 در میکده عشق پی دلداریم
 تیغیم ز آتش و سر اندر کف دست
 در معرکه عشق سپهسالاریم

یا رب تو بده نشان ایمان ما

آزادگی و علوم و قرآن ما را

از سادگی دوست شدم خسته و زار

یا رب تو بده صبر فراوان ما را

نورهای رخ من حاصل انوار شماست

سبب بینش خوش چشم گهر بار شماست

دل پر مهر شما روی مرا شاد نمود

معرفت در دل من از دل پر بار شماست